

این مقاله شرح حال و تاریخچه مختصر زندگانی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی خراسانی است که صیت و آوازه او جهانگیر و مقامات معزوفیش غنی از توصیف میباشد - و عین رساله مختصری است از نشریات (وزارت جهانگردی و اطلاعات دولت جمهوری ترکیه - اداره جهانگردی قولیه)
نسخه این مقاله را آقای سرگرد زنگنه پور از سفارت دولت جمهوری ترکیه دریافت داشته و برای نشر عین آن بدییرخانه مجله مهر تسلیم نموده است

مولانا جلال‌الدین محمد

مولانا جلال‌الدین محمد مشهور بمولوی یکی از سخنسرایان عرفان اسلامیت بلکه بزرگترین ایشان است که در اواخر قرن ششم هجری در شهر بلخ تولد یافته و عمرش در قونیه بسر برده و در آن شهر زندگانی را بدرود گفته و بجانب ایزدی پیوسته است و امروز مزارش زیارتگاه همه مردم است. افلاکی احمد دده که معاصر با سلطان ولد فرزند مولانا و با عارف کبیر نوه آن بزرگوار است و کتابی مبسوط در شرح احوال مولانا و پدر و باران گزیده وی تألیف کرده است بنام مناقب العارفين در آن کتاب روایت میکند که افضل المتأخرين نجم‌الدین طشتی روزی در مجمع اکابر لطیفه فرموده که در جمیع عالم سه چیز عام بوده چون بحضرت مولانا منسوب شد خاص کشت و خواص مردم مستحسن داشتند اول: کتاب مثنویست که هر دو مصراع را مثنوی می‌گفتند درین زمان چون نام مثنوی گویند عقل به بدبیه حکم می‌کند که مثنوی مولانا است؛ دوم همه علمامارا مولانا می‌گویند درین حال چون نام مولانا می‌گویند حضرت او مفهوم میشود هر گورخانه را تر به می‌گفتند بعد آلیوم چون یاد تر به میکنند و تر به می‌گویند مرقد مولانا که تر به است معلوم می‌شود (مناقب العارفين) با تصحیحات و حواشی و تعلیقات بکوشش یازجی چاپخانه انجمن تاریخ ترک، جلد: ۲، آتقره ۱۹۶۱، ص: ۵۹۷) عرض کنیم که فقره سومین این سخن راستست در قونیه فقط ولی از لفظ مولانا و مثنوی که مضاف نباشد بنام دیگری و صراحت نداشته باشد مثل مولانا فلان و با در مثنوی بهمان، البته جلال‌الدین محمد و مثنوی معنوی او را دریافت کنند، ولادت جلال‌الدین را در ششم ربیع الاول سنه ۶۰۴ هجری قمری ثبت کرده اند ولی خودش در فیه مافیه که مجموعه تقریرات ریست محاصره و ضبط شهر سمرقند را از طرف خوارزمشاه نقل میکند و میگوید که، آنوقت در

آن شهر بودیم چون محاصره سمرقند از طرف خوارزمشاه در سال ۶۰۴ یاد رسال ۶۰۹ بوده است باید که مولانا قبل از این تاریخ متولد شده باشد در دیوان کبیر میفرماید :

باندیشه فروبرد مرا عقل چهل سال
 بشت و دو شدم صید و زندبیر بجستیم
 در زندگانی مولانا چه قضیه واقع شده که خودش با چنان اهمیتی زیاد آنرا ثبت میکند
 و سال عمرش هم میگوید شخصی که قدری بشرح حال وی آگاه باشد در پاسخ این پرسش البته
 بگوید این قضیه ورود شمس الدین تبریز است بقونیه که عارف مولوی صیدش شد آنچنان مرد با
 دانش از راه زهد و تقوی بودی عشق و هیمن انداخته است مولانا در دیوانش با این بیت هم بدین
 واقعه اشارت میکند :

شمس تبریزی جوانم باز کرد
 تا به بینم بعد ستین عشوها
 و در بیتی دیگر مولانا بحرب خوارزمشاه با محمد غوری اشاره میکند که استیلای ماوراء-
 النهر بقول ابن الاثیر در سال ششصد هجریست و سلطان العلماء پدر مولانا در معارف خود گوید که
 پادشاه غور در آن سال بوحش آمد و ما آنوقت در وحش بودیم .

مرا در معرکه هجران میان خون و زخم جان
 مثال لشکر خوارزم با غوری روا داری
 چون آمدن شمس تبریزی بقونیه روز پنجشنبه در بیست و ششم ماه جمادی الاولی در
 سال ششصد و چهل و دو است تولد مولانا باید که در حدود ۵۸۰ هجری باشد .

پدر مولانا جلال الدین بهاء الدین محمد ولد بلقب سلطان العلماء شهرت یافته است و از اهل
 بلخ است اگر چه سیه سالار و مناقب المار فین بهاء الدین محمدا از جانب پدر بخلیفه اول ابو بکر
 می پیوندند ولی خودش در معارف چیزی باین انتساب نگفته است و در آثار مولانا نیز درین
 خصوص ادعائی نیست و در کتیبه خود و در کتیبه صندوقه مولانا که شاهکار است از آثار تحت سلجوقیان
 روم و با تمام اجلا ن نوشته شده است و امروز در بالای صندوقه سلطان العلماءست بدین شمه ایما نیست
 و دو بیت که در ابتدا نامه سلطان ولد است و حاکی است این نسبت را در نسخ قدیمه مخطوطه حتماً
 یافت نمیشود لذا آشکار است که این دو بیت بعد از سلطان ولد الحاق شده است و نیز از خاندان
 خوارزمشاهیان بودن مادر بهاء الدین بصحت مقرون نیست بهاء الدین ولد چنانچه در معارف
 اظهار میکند بر سر منبرها بحکما و فلاسفه خاصه بفخر رازی بد می گفت و با خوارزمشاه که بعقیده
 آنها ایمان داشت طعن میکرد علاوه بر این استیلای مغول هم بدین مرز تقرب یافته بجلاء وطن
 تن داد و با خانواده اش و بارانش هجرت گزید و پس از ادای فریضه حج بلارنده و از آنجا در حدود
 سال ۶۲۶ بقونیه آمد و بقول سلطان ولد نوه مولانا بعد از در سال در هشتادم ربيع الثاني سال ششصد و
 بیست و هشتم هجری در قونیه بجوار ایزدی پیوست .

مولانا جلال الدین مقدمات علوم را از پدرش تحصیل کرده و سلوک عرفانرا از پدرش و بعد
 از پدرش بخدمت خلیفه وی سید برهان الدین محقق ترمذی بسر برده و با شارت سید بعلب و شام

رفته در آن شهرها بمحافل علم و عرفان داخل گشته و باز بقونیه آمده است سید برهان الدین که بلقب محقق ترمذی و سید سردان مشهور بود و کتابی دارد راجع بمعارف صوفیه بنام «معارف» که از ضبط تقریراتش بدست آمده است بحدود ۶۳۹ - ۶۳۸ در قیصری از این عالم فانی درگذشت . مولانا بعد از پدرش نه سال در خدمت سید محقق اکمال سلوک کرده و خودش را بعلم قال و حال پیراسته و در علوم شتی انگشت نمای یارو اغیار گشته بود در سه مدرسه قونیه تدریس میکرد و طالبان علوم نقلی و عقلی در محضر او حاضر میشدند مجالس تذکیر منعقد میکرد و فتوی میداد تا آمدن شمس الدین محمد تبریزی بقونیه روزها را در مدرسه و جوامع سرگرم تدریس و شبهارا بامجاهده میگذرانید .

شمس الدین محمد تبریزی رابعی از تاریخ نویسان متأخر با بن ملک داد معرفی کرده و از خانواده اسمعیلیه شمرده است ولی این محض غلط است چون خودش در مقالات که از ضبط تقریرات وی حصول یافته است اسمعیلیه و باطنیان و فلاسفه را طعن و از آنها تبری میکند بنا بروایت خودش در تبریز مرید شیخ کمال الدین سله باف تبریزی بود ولی شمس الدین بمرتبه رسیده بود که باین شیخ قانع نشد و بطاب شیخی اختیار سفر کرده اقطار عالم را گرد برآمد و گاهی بر ریاضت مشغول بود و بدین سبب او را شمس پرنده و کامل تبریزی گفتندی مدتی در شهر ارضروم مکتب داری کرد و زمانی بحلب و شام رفته با ابن عربی مصاحب شد. چنانچه گفته بودیم در سال ششصد و چهل و دو در افاق قونیه طلوع کرد و بمولانا پیوست عرض کنیم که دوره های زندگانی مولانا در نظر ما سه قسمت است قبل از ورود شمس الدین مدرس زاهد و مذکر عابد جامع علوم معلوم بود و بعد از ملاقات با شمس الدین ترک مجالس درس و تذکیر، شعر و سماع رغبت تمام کرد .

شمس الدین کملین زمان خود را دیده و در مقالات نام شهاب الدین مقتول که در سال ۵۸۷ هجری در حلب بقتل رسیده میبرد و از ملاقاتش در بازار بغداد با او حد الدین کرمانی که در سال ۶۳۵ وفات یافته است بحث میکند و در شام محاجه و مجادله اش با ابن عربی که در سال ۶۳۸ از این عالم رفته است حکایه میکند ازینها معلوم میشود آنوقت که بقونیه آمده خیلی مسن و با کمال بود چنانچه خود مولانا میفرماید :

پیر مارا ز سر جوان کردست لاجرم هم جوان وهم پیرم

بازم ز تو خوش جوان و خرم ای شمس الدین سالخورده

و بدین بیتها اشاره میکنند که شمس الدین هم از سن و سال پیر راه کمالست هم از مال حال؛ ترک کردن مولانا مدارس و مجالس را بادی قیل و قال شده و شمس پرنده روز پنجشنبه در بیستم شوال سال ششصد و چهل و سه از قونیه پرید پس از مدتی معلوم گشت که در شام است بنا بفرموده پدرش مولانا سلطان ولد بهاء الدین محمد بشام رفت و شمس را یافت بندگیها نمود و در خواست کرد که باز بقونیه تشریف بیاورد .

شمس‌الدین فرمان مولانارا مطلع‌گشته رو براه آورد و سلطان ولددر رکابش پیاده راه سپرد و شمس هر چند که تکلیف سواره شدنش میکرد سلطان ولد باتمام بندگی و تواضع میفرمود چگونگی شود که شاه سواره و بنده سواره باشد حتماً این راه و صلترای پیاده بسر برم بدین شیوه شیوا بقونیه رسیدند باز مجالس سماع برپا شد و باز ناپخته‌ها بیاوه گویی آغاز کردند تا در پنجم ماه شعبان سنه ششصد و چهل و پنج شمس‌الدین اختیار غیبت کرد و بروایت فاطمه خاتون دختر صلاح‌الدین زرکوب قنوی و زوجة سلطان ولد شهیدش کردند و بجاهی انداختند سلطان ولد شبانه بایاران و مقربان رفته نمش شمس‌الدین را از چاه بیرون کرده و بمقامی که الآن زاویه شمس میگویند و در آنجا زیارتش میکنند و مسجد جامع است دفن کرد چنانچه عرف سلجوقیان بوده و باشخاص متعارف میگردند وزیر زمین میگفتند در زیر صندوقش اتاغی کوچک هست که اگر با پلچند بفروروم داخل آن اتاغ باشم آنجا احدی منسوب بشمس‌الدین و چاهی می بینیم والله اعلم بحقیقه الحال. مولانا بر امید دیدار شمس‌الدین بشام رفت و جست و جو کرد ولی اثرش پدیدار نشد بعد از شمس‌الدین تا بسال ششصد و پنجاه و هفتم هجری صحبت صلاح‌الدین زرکوب قنوی راگزید و وی را پیر راه وصال و مرد صاحب کمال شناخت و بمردانش بمتابعتش امر فرمود و پس از وفاتش چلبی حسام‌الدین حسن بن محمد اخی ترک را همدمش کرد این دوره سومین زندگانی مولانا که بعد از دوره هیجان و شور و جذبه دوره ایشار عرفان اوست .

مولانا جلال‌الدین محمد که لقب مولانارا بوی پدرش داده بود و در زمان خودش یاران و مریدانش بوی مولانا و خداوندگار میگفتند یکی از آباء انسانیت است لب‌دین و دیانترا بمیزان توحید سنجیده بتمام مردم بنظر وحدت مینگرد باتمام استادی و تعمق در دانشهای زمانش خلقرا بازبان خلق خطاب کرده و اصطلاحات عالمانه را بیکنار انداخته مردمرا بیگانگی دعوت میکند که حقیقت ایمان و اسلام هم اینست انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عندالله اتقیکم الآیه. سخن پرمغزش سراسر مضمون و مال آیات و احادیث است وی شعر را برای شعر سرودن بجهت طبیعت نمیگوید دلخواه او اصلاح و دعوتست مردمرا باخلاق الهی و بخصائل و کمالات پینمیری . سخن گوید در زبان حلاوت بیانش آن سخن با قالب اوزان و قوافی شعر میشود بلی حافظ در رندی و قلندری سعدی در حکمیات حکیم سنائی و عطار در عرفان یکتای زمان بودند، ولی در شعرهای ایشان جوش و خروشی که در اشعار مولانا است یافت نمیشود اما هر که خواهد بانصاف و مروت حکم کند باید گفت که رندی حافظ حکمیات سعدی عرفان سنائی و عطار و؛ و در اشعار مولانا است خودش اشعار خود را بشعار سنائی و عطار میسجد و میگوید ایشان نوای نراقرا میسرایند و مانمیه‌های وصالرا میسراییم این مرد بزرگ انسانیت و این مرشد با کمال اسلامیت در روز یکشنبه پنجم ماه جمادی الثانی سال ششصد و هفتاد و دو در قونیه زندگانی عالم فانی را بدرود گفته بجوار پروردگار گذشته بمالم ابدیت پیوسته است در تشییع جنازه اش حکمدار وقت امرای دولت اعیان و یاران و علاوه بر اینها مسیحیان و موسویان

و تمام خلق حاضر شده و بجایی که الآن زیارتگاه مردم دنیاست دفن کردند .
بعد از وفات تربۀ مادر زمین مجوی در سینه‌های مردم عارف مزار ماست

آثارش :

مثنوی: معلومست که مثنوی در علم قرض الشعر نوعی را گویند که مصراعهای هر بیت آن بایکدیگر هم قافیه باشد و شاعران منظومه های مفصل و حکایه‌ها را ازین نوع می‌پزدانند اما چنانکه گفته بودیم در قرن هفتم هجری و پس از آن قرن تا امروز این عنوان بکتابی که شهرت جهانی دارد یعنی بمثنوی مولانا جلال‌الدین محمد اختصاصی یافته است، مثنوی شش جلد است بمحرر رمل مسدس مقصور مولانا مثنوی را بالتماس چلبی حسام‌الدین بنظم آورده است، چون در اواخر جلد اولین مثنوی از خلفای بنی عباس در بغداد بحث میکند باید که اتمام جلد یکم قبل از سال ضبط بغداد و انقراض خلافت عباسیه یعنی قبل از سال ۶۵۶ هجری باشد جلد دوم بقول خود مولانا در پانزدهم رجب سال ۶۶۲ شروع شده و در بیت آتی که در ابتدای جلد دوم است .

مدتی این مثنوی تأخیر شد مهلتی بایست تا خون شیر شد
این مدت بنابراین تقریباً پنج سالست چون مولانا در سال ۶۷۲ بنزدگانی جاوید رسیده است پنج جلد مثنوی بین این دو تاریخ بنظم آمده است قدیمترین مخطوطه مثنوی محفوظست در موزه قونیه و پنج سال پس از وفات یافتن مولانا در سال ۶۷۷ استنساخ شده و با حضور خلیفه و خلش یعنی چلبی حسام‌الدین و سلطان ولد تصحیح و مقابله گردیده است این نسخه بیست و پنج هزار و ششصد و چهل و نه بیت است مثنوی بترکی و عربی و بزبانهای اروپا ترجمه شده و باین نامه نامی بعد از قرآن کریم و احادیث و اخبار اهمیتی زیاد وارد و بزبانهای مختلف شرحها نوشته شده است .

دیوان کبیر: با بحرهای مختلف عبارت از بیست و یک دیوان است و مجموع ابیاتش سی و شش هزار و بیست و سه است و با هزار و هفتصد و شصت و پنج رباعی که یک رباعی از آنها عبارت از یک بیت است و تا تمام، مجموع ابیات دیوان کبیر ۳۹۵۵۲ بیت میشود .

مکتوبات: با چهار مکتوب منظوم که بدمشق بخدمت شمس‌الدین فرستاده و با یک مکتوب که مضمونش عیادت صلاح‌الدین زرکوب قنویست و بخدمتش فرستاده شده صد و پنجاه مکتوبست گمان می‌بریم که گرد آورنده این مکاتیب چلبی حسام‌الدین و سلطان ولد است .
فیه ما فیه: تقریبات جناب مولانا است که در صحبتها از طرف سلطان ولد و چلبی حسام‌الدین ضبط شده و بتقد کتابت آمده است .

مجالس سبعه: هفت مجلس تذکیر مولانا است .

پنج جلد از ترجمه دیوان کبیر بزبان ترکی بطبع رسیده است و دو جلد اخیر هم در دست چاپست (عبدالباقی گزلیکارلی استانبول، کتابخانه رمزی ۱۹۶۰ - ۱۹۵۷) . رباعیات مولانا را ولد چلبی این بوداق رحمه الله جمع آورده و در سال ۱۳۱۴ هجری قمری در استانبول بتوسط

چاپخانه اختربحلیه طبع آراسته است فقید معظم له حسن عالی بوجل وزیر سابق معارف جمهوری
ترکیه آصف حالت چلبی رحمه الله و عبدالباقی گولیکارلی **منتخباتی** از رباعیات بزبان ترکی ترجمه
کرده اند و هر سه منتخبات چاپ شده است. و نیز عبدالباقی گولیکارلی تمام رباعیات بزبان ترکی
ترجمه کرده و این ترجمه در سال ۱۹۶۴ میلادی بتوسط کتابخانه رمزی بطبع رسیده است **مکتوبات**
از طرف دکتر فریدون نافذ او زلوق در سال ۱۹۳۷ میلادی در استانبول چاپ گردیده است و
ترجمه عبدالباقی گولیکارلی با حواشی و تعلیقات در سال ۱۹۶۳ میلادی از طرف کتابخانه رمزی
چاپ شده است **فیه ما فیه** از طرف ملیحه خانم در سال ۱۹۵۴ و از طرف عبدالباقی گولیکارلی در
سال ۱۹۵۹ بزبور طبع آمده است متن **مجالس سبعه** یا ترجمه خلوصی مرحوم از طرف دکتر فریدون
نافذ او زلوق در سال ۱۹۳۷ در استانبول بطبع رسیده است ترجمه عبدالباقی گولیکارلی از نسخه
قدیم و صحیح تر بزبان ترکی از طرف مدیریت توزینم در قونیه در چاپخانه یکی مطبعه بطبع آمده
است و ما در اینجا فقط ترجمه آثار مولانا را بزبان ترکی ثبت کردیم و الله الموفق ومنه التوفیق .

شش قطعه شعر عرفانی زیر از کتاب شعر عرفانی انگلیسی ، انتشارات اکسفورد .
The Oxford Book of English Myttical verse 1st ed . 1917 .
انتخاب و ترجمه شده است . این ترجمه گامی است برای معرفی شعر عرفانی انگلیسی
و پیدا کردن مقابل های ایرانی آن از طرف صاحبان ایرانی . امید است که این کوشش ناچیز
آخرین گام نباشد .

ابدیت

ای سالها و زمان بدرود ؛ پیشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

بنگرید که میروم .

بدانجای که میدانم .

به لایتناهی ، تا توانم غنود .

و این چشمان من همواره خواهد دید .

که چگونه آنها .

غرقه خواهند شد در دریا .

دریای ناپیدا کران ابدیت ؛

آنجا که ماه هر گز ستارگان را بسوی خود نخواهد کشید ؛

آنجا که ماه .

و شب همراه .

هر دوران در روزی بیکران غرقه خواهند شد .